



از این جایی، که «گل» در آن فقط یک «واژه» است
بباید رفت
به جایی که گلایول‌ها به روی سنگ گورستان نخوابیده‌اند،
درختانش برای یادگاری‌ها نوشتن نیستند
و اینجا شاعری حسرت‌کشان چشمش به دریا دوخته...
و گوید: کاش ای سهراب عاشق، قایقی جادارتر می‌ساختی!

دوست خوبم علی عزیزان

شعرت در قالب نیمایی است، اما در قسمت‌هایی از شعر از وزن خارج شده‌ای. مثلاً در سطر آخر، شعر در وزن دیگری سروده شده است که هم‌وزن با قسمت‌های قبلی نیست. کار شعر ساختن سطرهای بدیع و تصویرهای نو است؛ تصویرهایی که در شعرت ساخته‌ای برخی در شعر شاعران دیگر، از جمله سهراب سپهری که خودت هم به او اشاره کرده بودی، به چشم می‌خورد. سعی کن با مطالعه و دقت بیشتر، زبان خودت را در شعر پیدا کنی و بتوانی تصویرهای ناب و بدیع خلق کنی. منتظر شعرهای زیبایت هستم.

علی عزیزان / تبریز

قدم در یک خیابان می‌زنم
خیابانی و شهری سنگی
کلاغی دل سیاه است
به روی هر درخت
و ریگی دارد این کفش زمان
گلو را می‌فشارد بغض
که دل‌ها سنگ‌فرش‌اند
بسان این خیابان
هزاران زلف بر باد است، اما
کجا آن عنبرین باد صبا؟
هوا بوی تنفر را به تنگی می‌فشارد دربرش
و گویی عشق می‌ورزد به این نفرت
و نفرت دارد از عشق
بسان بلبلی کز حبس چوبین سرانگشتِ درختان پر کشد در
فصل سرد
بباید رفتن از این شهر

سرکار خانم زهره دشتی درخشان

شعرت زیباست و از آن زیباتر نام ترکیبی است که روی شعر گذاشته‌ای. «درختخواست» از ترکیب دو کلمه درخت و درخواست تشکیل شده و به معنی درخواست از درخت است. به علاوه دارای موسیقی و واژه‌آرایی خ و ت است. تشبیه درخت به شعر مهم‌ترین عنصر شعرت است که توانست‌ای به خوبی از عنصر تشبیه کار بکشی. منتظر آثار زیبایت هستم.

زهره دشتی درخشان / از استان بوشهر، شهر خورموج

درختخواست!
درخت جان!
بیدار شو
شعری بخوان
با ردیف شکوفه
و آرایه‌های برگ و شاخه

پیامک‌های کال

دوستی با پیش‌شماره ۰۹۱۲ پیام داده و گفته: «بابامون تعریف می‌کنه، می‌گه قدیما تو روستا خودروها همه گیاه‌خوار بودن. حالا شما تو مجله‌تون خیلی هنر کردید که خودروی گیاه‌خوار معرفی می‌کنید.»

دوست عزیز، ما خودمون خودروی گیاه‌خواریم. تعریف از خود نباشه، هم خودمون تو خیابون پیاده راه می‌ریم و هم گوشت گیرمون نمی‌یاد بخوریم. همیشه گیاه می‌خوریم. انصافاً تا به حال هم گوش شیطون کر، نه تعمیرگاه رفتیم نه قطعه عوض کردیم. فقط باید زیاد کارواش بریم!

دوستی با پیش‌شماره ۰۹۳۲ پیامک زده و گفته: «من از وقتی مجله شما رو خوندم، مرض خند گرفتم. حالا می‌گید چی کار کنیم؟»

دوست عزیز! پیش اومده دیگه. کاریش نمی‌شه کرد. این از اون مرضاییه که دوا و درمان نداره. خودش درمون هر دردی، ولی درد بی‌درمونیه. باید حواست جمع می‌شد که مرض خند نگیری. حالا که گرفتی، برو حالتش رو ببر.





نامه‌های برقی

خانم زینب سادات حسینی پیامک برقی زده و ما رو روشن کرده‌اند که:

«سردبیر محترم مجله رشد جوان،

سرکار خانم سعیدخواه عزیز

این جانب زینب سادات حسینی، ۱۶ ساله از تهران، اشعاری نوشته‌ام که مایل هستم آن‌ها را در مجله خوب و پربار شما، رشد جوان به چاپ برسانم.

خواهشمند است با درخواست بنده موافقت نمایید.»

خانم حسینی لطفاً یه بار دیگه شناسنامه مجله رو بخون. خانم سعیدخواه مدیر داخلی مجله هستن. اگه آقای قربانی، سردبیر مجله بفهمه هممون رو با هم کچل می‌کنه. سردبیر مجله با درخواست شما موافقت نمود و به من گفت: اشکال نداره. چاپ کن. یعنی می‌خوام بگم این قدر سردبیر مهربون و نازی داریم ما.

ایام امتحان‌ها

دوباره فصل امتحان‌ها شده

کتاب‌ها و جزوه‌هامون باز شده

خواندن و تست‌زدن‌ها برپا شده

بچه‌ها از ترس دستشون می‌لرزه

تا می‌تونن خدا خدا می‌کنن

هردم خدا را صدا می‌کنن

انگاری جنگ جهانی شده

بچه‌ها یکجا، هجوم آوردن

دوره می‌کنن کتاب ریاضی

تا نمونن عقب از هم کلاسی

بخوان زبان و عربی

بزن تست ریاضی

تلاش کن تا پیروزی

یک وقت نگو که تنبلی

دوست خوبم، فریدا زینالی، برداشته نامه برقی زده و نوشته است: «از اینکه در یک تجربه فراموش‌نشدنی موفق به مشاهده اثر خودم در نشریه‌ای معتبر مثل رشد جوان شدم، بی‌نهایت خوش‌حالم. نقد شما بسیار امیدوارم کرد و انگیزه‌ام را برای نوشتن بیشتر بالا برد. از توجه و یاری‌تان سپاس گزارم.»

ما که همیشه گفته‌ایم مجله رشد جوان، خانه خودتان است. البته از فردا نیاید ما را بیرون بیندازید و بگویید: پس شما توی خانه ما چه‌کار می‌کنید؟! این‌ها تعارف است. لطفاً جنبه داشته باشید. امیدوارم شعر هایتان در مجلات معتبرتر چاپ شود. هر چند ما هم معتقدیم که هیچ مجله‌ای در کهکشان راه شیری پیدا نمی‌کنید که از مجله رشد جوان معتبرتر باشد. پس حق دارید به خودتان ببالید، ولی لطفاً در مصرف بالش صرفه‌جویی کنید.

آقای بابک رضایی از نمی‌دانم کجا، لطف کرده و نامه برقی زده و گفته است: «می‌خواستم به دو تا از استاد‌های فیزیکمون پیامی بدم: می‌خوام از همین‌جا که تو خونه نشستیم، از استاد لطفی و استاد نوری تشکر کنم و بگم که خیلی دوستشون دارم.»

دیگه امری، فرمایشی چیزی نبود؟ می‌خواهید از همون جا که تو خونه نشستید، دستور بدید بچه‌ها دو تا نون سنگک خاش‌خاشی دو آتیش از سر کوچه بگیرن براتون بیارن؟ تو رو خدا تعارف نکنید، مجله خودتونه. هیچی دیگه از فردا باید پیام تبریک و تسلیت هم تو مجله چاپ کنیم! مثلاً آقای ایکس از شهر ایگرگ پیام می‌ده که به بابا جونم بگید: خیلی دوستت دارم، تولدت مبارک! هیچی دیگه. ما هیچ، ما نگاه.



پیغام درگیر

دوستی زنگ زده و گفته: «چرا حرفاتون رو پوشیده می‌زنید. رک و پوست‌کنده بگید ببینم منظور تون چیه؟» دوست عزیز ما حرفامون رو رک می‌گیمن، ولی حرفا خجالت می‌کشن، می‌رن لباس می‌پوشن. اصلاً حرف باید پوشیده باشه، اون وقت هرکس که خواست خودش حرف رو برمی‌داره، پوست می‌کنه و میل می‌کنه.

دوستی زنگ زده و گفته: «توی این دوره زمونه دیگه امتحان هیچ چیزی مجانی نیست. حتی موقع امتحان پول بره امتحانی رو از ما می‌گیرن. کنکور هم مجانی نیست.» دوست عزیزم شما پول امتحان رو نمی‌دی، فقط پول کیک و ساندیس رو می‌دی. به ما چه ربطی داره که کیک و ساندیس گرون شده!